

به نام خدا

## باز فواید دینی از پنجره اخلاق (۳)

اندر روشی و منشی نوآندیشان و روشنفکران دینی (۳)

دکتر مهدی ایرانمنش

### مقدمه:

«روشنفکری دینی طریقت روشنفکران دیندار است. مدرسه‌ای فکری است که هم از تجربه بشری بهره می‌جوید هم از تجربه نبوی. و هیچکدام را در پای دیگری قربانی نمی‌کند و معتقد است که وحی کهن در دوران مدرن، همچنان چیزهای فراوان برای گفتن و آموختن دارد و انبان افادتش تهی نشده است.

روشنفکری دینی را به فرقه‌ی مذهبی یا حزبی سیاسی فروکاستن جفاست گرچه استعداد آن را دارد که در دو عرصه سیاست و دیانت دگرگونی‌های عظیم بیافریند.» [۱]

اما اینکه نوآندیشان و روشنفکران دینی این استعداد را دارند و یا داشته باشند، بیش از هر چیز به روش و منشی بر می‌گردد که آنان در دین‌شناسی و دینداری برگزیده‌اند. روش و منشی که به دنبال آنست تا «عقل» و «اخلاق» جایگاه خود را بازیابند. در دو مقاله پیشین به بازخوانی دین از پنجره «عقل» پرداختیم؛ در این مقاله به بازخوانی دین از پنجره «اخلاق» می‌پردازیم. بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که ما اکنون در شرایط بحران اخلاقی به سر می‌بریم. «بازخوانی دین از پنجره اخلاق»، ضمناً بر آنست تا برخی از مهمترین عواملی که منشأ این بحران هستند را تبیین کرده و روش بیرون روی از این بحران را تحلیل کند.

ابوالقاسم فنایی می‌گوید:

«در اینکه جامعه ما با بحران اخلاقی مواجه است تردیدی نیست. همه ما در زندگی روزمره خود و با پوست و گوشت خود این حقیقت تلخ را لمس و تجربه می‌کنیم. بلکه بالاتر از این شاید بتوان گفت که ما با فروپاشی اخلاقی روبرو هستیم. اما تبیینی که از منشأ این بحران یا فروپاشی می‌توان بدست داد نمی‌تواند و نباید صرفاً بر یک عامل خاص تکیه کند. در عین حال به نظر من یکی از عواملی که در این موضوع بی‌تاثیر نبوده است عبارت است از تلقی نادرست از رابطه دین و اخلاق که موجب نشان دادن فقه به جای اخلاق شده است. من به سهم خود کوشیده‌ام این تلقی را نقد و تصحیح کنم. در واقع رابطه دین و اخلاق پروژه اصلی است که سال‌ها محور فعالیت‌های فکری و فرهنگی من بوده و هنوز هم دل‌مشغولی اصلی من است.» [۲]

نوآندیشان دینی بر این باورند که انحرافها و بدعت‌هایی در اندیشه دینی مسلمانان صورت گرفته است، که یکی از مهمترین آنها تقلیل تعریف مسلمانی است به انطباق رفتار فرد با فقه. این تقلیل، ضمناً تحریفی است در تعریف مسلمانی، برخاسته از فربهی فقه در اذهان. و چنین است که فقه فربه شده، جایگزین دین و اخلاق شده و نسبتش با آن دو معکوس گشته است. این انحراف و بدعتی است که ریشه بسیاری از فجایع به نام دین و انبوهی از مشکلات دینداران کنونی در جهان اسلام است.

دکتر فنایی می‌گوید:

«یکی از بزرگترین انحرافها و بدعت‌هایی که در اندیشه دینی صورت گرفته، تحریف نسبت فقه و اخلاق است. اگر بگوییم ریشه بسیاری از فجایعی که به اسم دین صورت می‌گیرد در اینجا نهفته است، سخن گزافی نگفته‌ایم. فقه بدون اخلاق یا فقهی که جایگزین اخلاق شود، تیغی است در کف زنگی مست. ما منکر ضرورت فقه و نیاز جامعه اسلامی به فقیهان و مجتهدان نیستیم، اما به جد بر این باوریم که تنها در محدوده اخلاق است که فقه می‌تواند جایگاه شایسته و نقش مناسب خود را در زندگی مؤمنان بازی کند. فقهی که خطوط قرمز اخلاقی را مراعات نکند و بخواهد جایگزین اخلاق شود، به ابزاری در دست ستمگران و

قدرتمندان و دنیاپرستان تبدیل می‌شود و جز فقر و نکبت و بدبختی و خشونت و جنایت و ظلم و استبداد چیزی به بار نخواهد آورد.» [۳]

این مسئله حقیقتاً یک آفت در جامعه دینی است و «باید به آفات جامعه دینی حساس بود، زیرا جامعه‌ای که در آن با نام و با ابزار دین، ستم می‌رود و آدمیان له می‌شوند و محرومیت می‌کشند بسی شوم‌تر است از جامعه بی دین و ستمگر که جنایاتش به نام خدا صورت نمی‌گیرد و به پای دین نوشته نمی‌شود.» [۴]

حال مسئله این است که چگونه می‌توان این آفت را برطرف نمود و از این بحران عبور کرد؟ چه کنیم که جامعه ما به اخلاق بازگردد؟ و در این میان، فقها و دینداران چه نقشی را باید بر عهده بگیرند؟

«به گمان من ما منابع و ذخایر معنوی و اخلاقی نسبتاً خوب و پرباری داریم که اگر با ابزارها و روش‌های مناسب به سراغ آنها برویم و از تجربیات و پیشرفت‌هایی که در فرهنگ‌ها و جامعه‌های دیگر در این زمینه صورت گرفته نیز به نحو احسن استفاده کنیم می‌توانیم امید داشته باشیم که بر این بحران غلبه کنیم. اما در درجه اول باید وجود بحران را به رسمیت شناخت. به نظر می‌رسد که هنوز بسیاری از مسؤولین ما حاضر نیستند این واقعیت تلخ را به رسمیت بشناسند و به وجود بحران اخلاقی در جامعه ما اعتراف کنند یا اگر هم به چنین چیزی اعتراف می‌کنند آن را ناشی از توطئه بیگانگان و هجوم فرهنگی می‌دانند و بر این پندار باطل عمل می‌کنند که این بحران را از طریق دین و اجرای احکام فقهی می‌توان حل کرد، در حالی که این بحران یک بحران فرادینی است و بحران‌های فراققه‌ی و فرادینی راه‌حل‌های فراققه‌ی و فرادینی می‌طلبند.» [۵]

عبدالکریم سروش «دو دلیل از مهم‌ترین دلایل این بحران و افول اخلاقی در جامعه ما را چنین متذکر می‌شود: ۱- فرجه فقه:

اول اینکه در دوره‌ای، علم فقه غلبه خاص یافت. تاکید بر اینکه مسلمان کسی است که رفتارش با فقه منطبق باشد. و به طور کلی فرجه علم فقه به نحیف شدن اخلاق منجر شد. این، نه تنها در عمل که در نظر نیز به وقوع پیوست. ... من به رغم پاره‌ای ایرادها منکر کارکرد فقه در حال حاضر نیستم.

آنچه من با آن مشکل دارم فرجه بودن فقه، آن هم به هزینه نحیف شدن اخلاق است. در جامعه، تاریخ و فرهنگ ما، چنان‌وا نمود شد که گویی فقه پاسخ تمام سؤالات مربوط به رفتار آدمیان را می‌دهد. غزالی نیز به دنبال همین آفات در جامعه اسلامی بود که احیاء علوم دین را نوشت. وی در مقدمه و سایر بخش‌های کتاب [احیای علوم دین] به این معضل اشاره می‌کند و یادآور می‌شود که فقه چنان فرجه شده است که جای را بر اخلاق تنگ کرده است.

به زعم غزالی، احیای دین، از جمله منوط به احیای اخلاق دینی است. ۲- نظام استبداد:

دلیل دوم قرن‌ها زندگی زیر سایه نظام‌های استبدادی است، حتی پیش از ورود اسلام به ایران. نظام‌های استبدادی، عیوب و نقایص بسیار دارند. یکی از بدترین و مهیب‌ترین نقص این نظام‌ها عقب ماندگی اخلاقی است. در نظام‌های استبدادی، هرمی وجود دارد که قاعده آن را مردم تشکیل می‌دهند و در صدر آن، حاکمان جای می‌گیرند و چون نظام، استبدادی است هیچ قاعده‌ای برای گرفتن حق جز نزدیک شدن به رأس هرم یا حاکمان وجود ندارد. این گونه است که شخص مستبد، خود معیار و الگوی اخلاق می‌شود و فرد برای رسیدن به رأس هرم قدرت، هر حق و فضیلت و ارزشی را زیر پای می‌نهد. [۶]

بلی بحران اخلاقی، دین را می‌میراند و به زعم غزالی، احیای دین، از جمله منوط به احیای اخلاق دینی است. اولین نتیجه‌ای که از پذیرش این مطلب می‌توان گرفت آن است که احیای دین و احیای اخلاق به هم وابسته‌اند. اما، «دین در صورتی می‌تواند نقش مثبتی در حل این بحران بازی کند که ما تلقی خود را از رابطه دین و اخلاق درست کنیم و فقه را به جای اخلاق نشانیم. درواقع خود همین تلقی نادرست از رابطه دین و اخلاق یکی از عوامل به وجود آورنده این بحران است، یعنی وضعیت نامطلوب فعلی تا حدود زیادی معلول نشان دادن فقه به جای اخلاق است. بنابراین استمداد از عامل بحران برای حل بحران به تشدید و استمرار آن می‌انجامد و روز به روز آن را عمیقتر و گسترده‌تر و حل آن را مشکتر خواهد کرد.» [۷]

نشان دادن فقه به جای اخلاق، آنهم فقهی که مبتنی بر اخلاق نباشد، به این بحران دامن می‌زند. یعنی بیشتر نافی اخلاق می‌شود. اما اینکه واقعاً چگونه فقه نافی اخلاق می‌شود، به سهم زیادی معلول تصویر نادرستی است که ما از خداوند و نسبت او با

آدمیان در ذهن داریم. این تصویر سالیان درازی است که پیش فرض غالب ذهنی ما بوده است. تصویری برگرفته از مدل «ارباب و برده». این تصویر اینک به پارادایمی ستر تبدیل شده است که چگونگی فهم دینی ما و نحوه رابطه ما با خداوند را هم تحت الشعاع خود قرار داده است. تا آنجا که شاید بتوان گفت بسیاری از ظاهرگرایی‌ها در برخی از دینداران محصول این پارادایم است.

ابوالقاسم فنایی می‌گوید:

«مدل «ارباب و برده» در فهم دین و شریعت و تنظیم رابطه انسان و خدا تأثیر عمیق و گسترده‌ای برجای نهاده است. این پارادایم، اسلام آوردن در سایه شمشیر را مجاز و مقبول می‌داند و به فقیهان اجازه می‌دهد که فقه را جایگزین اخلاق فردی و اجتماعی کنند. براساس مدل ارباب و برده، محرک آدمی در اطاعت از دستورات ارباب ترس از مجازات و گریز از عذاب و مصون ماندن از شکنجه و عقاب است. بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که پشتوانه فقه سنتی «اخلاق بردگان»، یعنی اخلاق مبتنی بر ترس، است. در چارچوب این اخلاق، برده برای اینکه یقین پیدا کند که از عذاب و شکنجه ارباب در امان خواهد ماند، باید یقین پیدا کند که وظیفه خود را به گونه‌ای انجام داده که ظاهر کلام ارباب بر آن دلالت می‌کند. لذا انتخاب این مدل در فهم احکام شرعی، از یک سو، به «وسواس» و «احتیاط» و از سوی دیگر، به گریز از تکلیف با تمسک به حیل‌های فقهی و حقوقی و نیز اکتفا به ظاهر الفاظ و صورت اعمال و غفلت از باطن و هدف و فلسفه احکام شرعی می‌انجامد.» [8]

ایشان در این مورد مثالهایی را ذکر می‌کند که عمق مسئله را روشنتر می‌نماید:

«به عنوان مثال، در بسیاری از رساله‌های عملیه آمده که اگر سر مو یا سر سوزنی از دست و صورت در وضو یا بدن در غسل شسته نشود، غسل و وضوی شخص و، به تبع آن، نماز و روزه او باطل است. همچنین در وضو شستن داخل بینی و چشم لازم نیست، اما مکلف برای اینکه «یقین» کند که چهره خود را به طور کامل شسته باید مقداری از داخل بینی و چشم خود را نیز بشوید.

همچنین در رساله‌ها آمده که اگر شخصی نتواند جهت قبله را تشخیص دهد باید به چهار طرف نماز بخواند یا در شک بین دو و سه و چهار در نمازهای چهاررکعتی باید دو رکعت نشسته به جا آورد و دوباره نماز خود را اعاده کند. یعنی شخص باید هشت رکعت نماز بخواند تا شک خود نسبت به نخواندن دو رکعت نماز را برطرف کند و این همه برای این است که مکلف یقین کند که وظیفه خود را انجام داده است.

مبنای فتوایی از این دست همان اصل احتیاط و مدل ارباب و برده است. در حالی که احتیاط در عبادات بی‌معنا، بی‌مورد و مذموم است و با فلسفه عبادت ناسازگاری دارد، زیرا توجه آدمی را از باطن عمل منصرف و به ظاهر آن معطوف می‌کند. عبادت یا پرستش یعنی عشق ورزیدن با خدا و راز و نیاز با معشوق ازلی، اما توجه افراطی به ظاهر و صورت عمل و دقت و وسواس در مراعات آداب و شرایط ظاهری عبادت آدمی را از توجه به معشوق و حضور قلب و عمارت باطن و روح عمل و توجه به معانی سمبلیک نهفته در رفتارهای عبادی بازمی‌دارد و او را از یاد خداوند غافل و از او دور می‌کند.

اصولاً خدای فقه نمی‌تواند محبوب آدمی واقع شود و از او دلربایی کند. عبادت‌ها سرشار از معانی رمزی و سمبلیک‌اند و گذر از ظاهر آنها و توجه به معانی رمزی مورد اشاره آنهاست، که در واقع غرض شارع از تشریح عبادت‌ها را برآورده می‌کند. توجه افراطی فقیهان به ظاهر اعمال و غفلت از باطن آنها و چسبیدن به ظاهر احکام و غفلت از فلسفه آنها نیز یکی دیگر از پیامدهای اندیشیدن در قالب پارادایم ارباب و برده است.» [9]

این مسئله تنها مربوط به زمان حاضر نیست. عبدالکریم سروش در این مورد به عنوان نمونه از فقیهان عصر غزالی نام می‌برد. و اسلامی را که آنان در فقه خلاصه نموده بودند را نوعی دین ایدئولوژیک شده می‌داند. او می‌گوید:

«فقیهان عصر غزالی، بخشی از دین (به حقیقت، قشری ترین و متغیرترین بخش آن) را که متکای حکومت و سامان و تدبیر جامعه بود، برگرفته بودند و به عوام چنین وامی‌نمودند که همه چیز دین، همان است. و او که ندای احیا برآورد طالب بازیوستن آن قشر به مغز و در میان آوردن اخلاق و عرفان بود.

امروزه هم اسلام فقهاتی، نوعی دین ایدئولوژیک شده است. اسلامی که در فقه خلاصه شود و یا فقهش جا را بر سایر شئون و مراتبش تنگ کند و یا فقیهان، کما و کیفاً، بیشترین و برترین عده و رتبه را در آن داشته باشند، و فقیه کمابیش معنی اسلام شناس را بیاید، و تاریخ و تفسیر و کلام و اخلاق و عرفانش، رشدی و رونقی و وجود و نمودی نداشته باشد و راه عصری شدن را بر خود ببندد باید به فکر خانه تکانی بیفتد، و دامن از غبار ایدئولوژیک شدن بیفشاند.

آگاهی و معرفتی، که فرآوردهٔ مشتق آدمیان خطاکار است، اگر فوق چون و چرا و نقد بنشیند و از انبان این معرفت، روا کردن هر حاجت خُرد و درشتی خواسته شود ... و هر روز مقوله‌ای مقدس و نیندیشیدنی خلق کند و به دستگاهی بی‌انعطاف و استخوانی و مقدس از احکام و ارزشهای بی‌روح بدل شود...، چنین دستگاهی از معرفت، دستگاهی ایدئولوژیک است، ولو معرفت دینی و یا ایدئولوژی علمی و یا فاشیزم صهیونیستی باشد.» [۱۰]

به بیان ایشان، انحصار اسلام در فقه و ایدئولوژیک کردن دین، بی‌جان کردن دین است. خصوصاً که فقهش متأثر از پارادایم ارباب و برده باشد.

ایشان می‌گوید: « [چنین] فقهی، قشر دین و پوستهٔ خارجی آن است و فقط به آداب تقلیدی و ظاهری توجه دارد. [که در آن] خداوند به صورت یک ارباب طلبکار تمام سخنش با انسان از مقوله‌ی پاداش و کیفر و امر و نهی است. و از عشق و انس و حتی اخلاق در آن خبری نیست. نمی‌گوییم که فقه بد است می‌گوییم که توقف در این مقام خوب نیست، باید از این سطح عبور کرد. خدایی که عارفان به ما معرفی می‌کنند، دوست‌داشتنی است، می‌توان با او سخن گفت و هر روز به شکوفایی و صفای قلبی بیشتری نائل شد. خداوند نزد عارفان فقط در چهره‌ی یک آمر و ناهی یا یک سلطان جبار جلوه نمی‌کند، بلکه در چهره‌ی یک معشوق جلوه‌گر می‌شود. و بسی فرق است میان کسی که فقط می‌توان از او ترسید، با کسی که می‌توان با وی انس گرفت و به او عشق ورزید. هر دو چهره‌ی خداوند را باید دید. قشریتی که توجه صرف به فقه بارمی‌آورد، گاه بسیار دل‌آزار و انسان‌ستیز است. مدارا و محبت دیندارانه را باید در عرفان و باطن دین جست نه در قشر بریده از مغز. حافظ می‌گفت:

بیار بادهٔ پنهان که یک حکایت فاش

بگویم و بکنم رخنه در مسلمانی

به خاک پای صبحی‌کشان که تا من مست

ستاده بر در میخانه‌ام به دربانی

به هیچ زاهد ظاهرپرست نگذشتم

که زیر خرقة نه زنا داشت پنهانی

یعنی ظاهرپرستان، منافقاند و در زیر جامه‌ی دین، حمل بی‌دینی می‌کنند و کارشان نهایتاً به کفر آشکار می‌رسد. این حرف بسیار حکیمانه است. زاهد ظاهرپرست، در باطن کافر است. او از عمق خبر ندارد و به همین دلیل دیندار نیست. قشری‌گری آدمی را از روح محبت که پیام اصلی ادیان است، دور می‌کند و او را به انبانی از کینه‌ها و نفرت‌ها تبدیل می‌کند. چنین آدمی جانور کژطبعی خواهد شد که نه سعادت دنیا دارد، نه سعادت آخرت. به همین دلیل است که من می‌گویم اگر ما دینداری را از مبدأ عارفان آغاز کنیم، وقتی به فقه می‌رسیم آن را در جای خود خواهیم نشاند و حسن استفاده خواهیم کرد. ولی اگر از مبدأ فقیهان آغاز کنیم چه بسا که قشر ستبر شریعت، ما را به اعوجاجی مبتلا می‌کند که همیشه چوبش را بخوریم و از سیر الی الله محروم شویم.» [۱۱]

بر این اساس، «یکی از کارهای مهم روشنفکری دینی این است که معرفت دینی را اخلاقی کند. یعنی اگر احیاناً در پاره‌ای موارد معارضه‌ای بین معرفت دینی و معرفت اخلاقی پیش آمد به نفع اخلاق حکم کند. فقه می‌تواند به جاهایی برسد که غیر اخلاقی باشد. ممکن است یک زمانه‌ی تشخیص داده نمی‌شده ولی امروز می‌شود.» [۱۲]

ایشان در این مورد مثالهایی را متذکر می‌شود:

«قرن‌ها مردان حق داشتند که یکطرفه زنانشان را طلاق بدهند چه در میان اهل سنت و چه در میان شیعیان. حتی گاه مرد غایبانه زن را طلاق می‌داد. مثلاً وقتی در سفر بود و پیغام می‌فرستاد به همسرش که من طلاق دادم. این جزء احکام فقهی بود و خیلی هم روا بود. یعنی می‌گفتند شرعی است و اشکالی هم ندارد. اما همان فقیهانی که فتوا می‌دادند همیشه می‌گفتند بهتر است مردان این کار را نکنند... ولی نهایتاً این عمل فقهی را نافذ می‌دانستند. اما امروز در خود جمهوری اسلامی ایران این کار را روا نمی‌دانند. در حقیقت اذعان کرده‌اند که این می‌تواند متضمن کارهای خلاف اخلاق بسیاری شود و ظلم بشود. به همین دلیل یک حکمی را که در قرآن هم بوده و مستحب می‌دانستند در حقیقت واجبش کرده‌اند. ... برای اینکه از یک بی‌عدالتی و بی‌اخلاقی جلوگیری کنند.»

یا همین فتاوایی که اخیراً در باب مباهته صورت گرفت. یعنی شما حق دارید به کسی که فکر می‌کنید دشمن دین است بهتان بزنید. این مطلبی بود که من در باره اش نوشتیم و ... [کسی] صریحاً در کتابهایش نوشته که این کار را می‌شود کرد. ... می‌شود به اینها تهمت زنا زد. تا بدنام شوند و مردم از دورشان پراکنده شوند و نتوانند خسارتی به دین وارد کنند. روایتی هم نقل می‌کنند. خوب این آشکارا غیر اخلاقی است. ... در این موارد تعارض بدون تردید باید جانب اخلاق را بگیرند. این تبدیل به یک متدولوژی می‌شود چون فقهای ما که اینقدر به روایات فقهی مراجعه می‌کنند و دنبال سندش می‌گردند که ببینند این سند چقدر قوی است و حدیث چقدر می‌تواند صحیح باشد، یک ملاک دیگر [هم] وجود دارد و آن اینکه «غیر اخلاقی» نباشد، [اما] به این نگاه نمی‌کنند. [در حالی که] خود اینکه این کار خلاف اخلاق است، یک سند قوی بر علیه این روایت و شاهد ضعف این روایت است. الان زمانه‌ای نیست که انسان بدون یک فلسفه اخلاق مدون و روشن پا در وادی حقوق بگذارد. اینها خیلی به هم آمیخته‌اند.» [۱۳]

توجه به این نکته ضروری است که آنچه این نواندیشان و روشنفکران دینی در باب فقه می‌گویند، و اولویتی که برای اخلاق و معنویت قائل می‌شوند، هرگز به معنای بی‌اعتنایی آنان به جایگاه فقه و شریعت نیست. کار آنان نه فقه‌گریزی است و نه جا پای فقیهان گذاشتن است؛ بلکه توجه به معنویت و فلسفه فقه و فلسفه اخلاق است. حتی،

«روشنفکری دینی به معنویتی آزاد از دین هم باور و التزام ندارد. مناسک همواره قشر محافظ معنا بوده‌اند و چه بهتر که این مناسک محافظ را از آموزگاران تجارب اشراقی و از طائران گلشن قدس، یعنی پیامبران، بگیریم که مجربترین شهسواران عرصه سلوک و فاتحان آفاق تجرداند. روشنفکران دیندار، دیندارند، نه دین ساز، و تجربه اندوزی و دانش آموزیشان در مدرسه وحی، نه از سر مصلحت، که از روی ارادت و حقیقت است.» [۱۴]

متأسفانه جایگاه و مرتبه «اخلاق»، همانند جایگاه «عقل» ناشناخته مانده است. یعنی تلقی افراد بسیاری از جایگاه، اهمیت و قلمرو «اخلاق» و تأثیرگذاری آن در سعادت فردی و اجتماعی، بسی کمتر از حقیقت امر است. نتیجه این تلقی و تصور غلط، این شده که ما فقه را بجای اخلاق نشانده‌ایم و عمل به احکام فقهی را نهایت تکلیف خود دانسته‌ایم و به جای اینکه فهم دینی خود را اخلاقی کنیم، فهم اخلاقی خود را بر فهم دینی متکی کرده‌ایم.

این نگرشها، در حقیقت پیش فرضهایی ذهنی هستند که سمت و سو و میزان و نوع عمل ما را تعیین کرده و می‌کنند. در حالی که اساساً فاقد دلایل موجه بوده و مردودند.

اینکه می‌بینیم دغدغه‌های انسانی و اخلاقی، ارج کافی نیافته و حداکثر در حد مستحبات تلقی می‌شوند، به سهمی منبعث از همین نگرشها است. لذا حوزه شناخت تکالیف دینی را نباید از حوزه تکالیف اخلاقی جدا کنیم و

«اخلاق را نباید به مستحبات و مکروهات فرو بکاهیم. همان طور که در قلمرو شریعت، الزامات و تکالیف‌هایی داریم که آن‌ها را تکالیف دینی یا شرعی می‌دانیم، در قلمرو اخلاق هم ما الزامات اخلاقی داریم. واجبات و محرّمات اخلاقی داریم و اهمیت و ضرورت این الزامات و تکالیف، به هیچ وجه کمتر از الزامات و تکالیفی که ما در شرع داریم، نیست.» [۱۵]

هر چند قلمرو اخلاق و الزامات اخلاقی، تنها متوجه خلق و خوی انسان‌ها و فضایل و رذایل فردی نیست. و «تصور رایج از اخلاق در میان مسلمانان [نیز] تصور جامعی نیست و دست کم از دو جهت نارساست. در این تصور، اخلاق عبارت است از مجموعه‌ای از فضایل و رذایل نفسانی که صرفاً از حیث نقش و تأثیری که در سعادت و شقاوت اخروی و شخصی دارند مورد توجه قرار می‌گیرند. و بدین ترتیب نقش فضایل و رذایل در کسب معرفت و پژوهش و نیز در رفتار با دیگران یکسره مغفول می‌ماند.

در یک کلام مسلمانان نوعاً اخلاق را به اخلاق فردی و اخلاق رفتار فرو می‌کاهند. و از نظر آنان اخلاق شامل «اخلاق اجتماعی» و «اخلاق باور» یا «اخلاق تفکر و پژوهش» نمی‌شود.» [۱۶]

در واقع «در فرهنگ ما یک تقسیم کار از قدیم‌الایام جا افتاده. خیلی‌ها معتقدند وقتی ما راجع به فعل صحبت می‌کنیم، این فعل فقط موضوع فقه و شریعت است. تعریفی که از فقه در بین اندیشمندان ما رایج است این است که موضوع فقه، فعل مکلفین است و از آن طرف وقتی به اخلاق می‌رسیم می‌گویند موضوع اخلاق، خلق مکلفین است. این تعریف به نظر من درست

نیست. قلمرو اخلاق و موضوع اخلاق بسیار گسترده‌تر از خلق و خوی انسان‌ها است.» [۱۷]

یعنی موضوعاتی همچون باورها، تفکرات، تحقیقات، احکام فقهی، قوانین، ساختارها، روابط و نهادهای اجتماعی و بسیاری از افعال آدمیان نیز می‌توانند و باید مورد ارزیابی اخلاقی قرار گیرند. این در حالی است که اغلب مسلمانان کنونی تصویر درستی از اهمیت و نقش اخلاق در تنظیم روابط اجتماعی ندارند. و اساساً نزد آنان روابط اجتماعی عادلانه، که در آن ادا کردن حقوق

دیگران لحاظ شده باشد، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. روابط عادلانه، در بستر «ساختارهای عادلانه» متولد میشوند و به صرف داشتن انگیزه عدالت جویانه و یا عادل بودن مجریان و حاکمان، روابط عادلانه‌ای شکل نخواهد گرفت. برخی گمان کرده‌اند که نبود عدالت و سایر فضایل اخلاق اجتماعی، به دلیل نبود انگیزه عدالت‌خواهانه و نبود قصد اخلاقی است، گمان باطل و خام اندیشه‌ای است. بدترین ظلمها را می‌توان با بهترین نیتها هم انجام داد. «روش‌ها و «ساختارها» اهمیتشان هرگز کمتر از نیتها نیست. به اخلاق نباید به عنوان مسئله‌ای فردی نگریست، زیرا اخلاق دارای ساخت اجتماعی نیز هست. یعنی به سیستمها و ساختارهای اجتماعی و روش‌ها و روابط اجتماعی منبعت از آنها نیز می‌توان امر اخلاقی را نسبت داد.» [۱۸]

صلاح و فساد هم که در جوامع رخ می‌دهد، تنها به افراد بر نمی‌گردد، نهادها، سیستمها و ساختارهای اجتماعی نیز در ایجاد و پرورش آن نقشی مهم دارند. اخلاقی بودن سیستمها و ساختارها مسئله کوچکی نیست؛ چیزی است فراتر از اخلاق فردی که عدالت و صلاح اجتماعی و فردی را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

دکتر مقصود فراستخواه معتقد است:

«در ایران سیستمها اخلاقی نیست. و ما به جای حرف‌های خوب باید عقلانیت را در کشور نهادینه می‌کردیم. او مثال‌های متنوعی از تلاش‌ها و سخنان خوب و خیرخواهانه (اما بی نتیجه) برخی افراد را ذکر می‌کند که در طی سالیان متمادی همچنان نتوانسته است به نهادینه کردن عقلانیت در جامعه ما منجر شود. ایشان برای نهادینه شدن و تأسیس عقلانیت در جامعه چهار وجه اصلی زیر را واکاوی کرده و مورد بررسی قرار می‌دهد:

۱- «توزیع رضایت‌بخش معرفت».

۲- «توزیع رضایت‌بخش قدرت».

۳- «توزیع رضایت‌بخش منزلت».

۴- «توزیع رضایت‌بخش ثروت».

ایشان معتقد است:

چنانچه عقلانیت در کشور نهادینه نشود و سیستمها و ساختارهای ما هوشمند نباشند، از دست عاقلان در این سرزمین کاری بر نخواهد آمد. اگر دین به ابزار حکومتی تبدیل شود، بهترین تفسیرها از دین نیز نمی‌تواند مشکل ما را در این سرزمین رفع کند. ایشان مدعی است که عقلانیت و عدالت در کشور نهادمند نشده است؛ چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن؛ برای همین است که عقلا بودند و هستند اما در عمل برخلاف عقل و عدل عمل شده است.» [۱۹]

عقلانیتی که ایشان از آن صحبت می‌کند، عقلانیتی است که سیستمها و ساختارها را هوشمند سازد. و یکی از معانی یک ساختار هوشمند آنست که افراد را به طور سیستماتیک به سمت اخلاقی شدن سوق دهد. تا آنجا که تخلف اخلاقی هزینه‌بر باشد نه مشوق. ساختارهای اخلاقی، لازمه بهبود و تقویت اخلاق اجتماعی و جامعه اخلاقاً خوب است.

«جامعه اخلاقاً خوب هم جامعه‌ایست که:

۱- افراد آن از حقوق مساوی برخوردار باشند.

۲- حقوق افراد از سوی نهادهای سیاسی و اجتماعی مراعات می‌شود.

۳- اکثر افراد حقوق یکدیگر را مراعات و

۴- وظایف و مسئولیت‌های اجتماعی خویش را بجا می‌آورند.» [۲۰]

اخلاق اجتماعی ضرورتاً فرادینی است. «اخلاق اجتماعی، صرفاً باورهای فرادینی را مفروض می‌گیرد و تنوع سبک‌های مختلف زندگی و حق افراد در انتخاب بین سبک‌های مختلف زندگی را به رسمیت می‌شناسد و به دگراندیشی و دگرباشی مجال بروز می‌دهد و از تسری و تحمیل برداشت خاصی از اخلاق فردی بر عرصه حیات جمعی جلوگیری می‌کند.» [۲۱]

«از نظر اخلاق اجتماعی انتخاب دین و عقیده و به تبع آن انتخاب سبک و مدل زندگی از حقوق اساسی فرد به شمار می‌رود و هیچ کس به هیچ بهانه‌ای نمی‌تواند چنین حقوقی را از افراد سلب کند.» [۲۲]

در حقیقت «حتی اگر کسی معتقد باشد که آموزه‌های نظری و عملی دین مورد قبول او قابل دفاع عقلانی است و با براهین یقینی می‌توان از آن آموزه‌ها دفاع کرد و حتی اگر کسی مدعی صدق انحصاری دین خود و بطلان سایر ادیان باشد، چنانکه پیروان همه ادیان عموماً چنین می‌اندیشند، باز هم حق نخواهد داشت اخلاق فردی و سبک زندگی مورد قبول خود را بر دیگرانی که چنین نمی‌اندیشند و از ادیان دیگری پیروی می‌کنند یا از هیچ دینی پیروی نمی‌کنند، تحمیل کند، زیرا چنین کاری اخلاقاً ناروا و نادرست است. ... تاریخ بشر پر است از صحنه‌هایی که در آن اقوام غالب، دین و فرهنگ و اندیشه و سبک زندگی و اخلاق فردی خود را بر اقوام مغلوب تحمیل کرده‌اند. ... قدرت و غلبه فیزیکی و اکثریت عددی اخلاقاً به صاحبانش حق نمی‌دهد که جهان بینی و ایدئولوژی و اخلاق فردی مورد قبول خود را به دیگران تحمیل کنند یا آنرا به صورت قانون در آورند و تخلف از آن قوانین را جرم تلقی کرده و متخلف را مجازات کنند. این کار تنها بر اساس منطق «الحق لمن غلب» قابل توجیه است و این منطق هم چیزی نیست مگر پرستش زور.» [۲۳]

تحمیل اندیشه و سبک زندگی و اخلاق فردی بر دیگران، از پیامدهای «قرائت قدرت محور» از دین است. چنین قرائتی و چنین پیش‌فرضی، ساختارهای اجتماعی را به سمتی سوق می‌دهد و به گونه‌ای تحت تأثیر قرار می‌دهد که به فساد اخلاق اجتماعی منتهی می‌شود.

این نکات نشان می‌دهد که پیش‌فرضها، چه نقشی در ایجاد یا انهدام ساختارهای هوشمند و اخلاقی دارند و ساختارها چگونه می‌توانند به بهبود یا نابودی اخلاق اجتماعی و جامعه اخلاقاً خوب منتهی شوند.

در اینجا ذکر مثالها و مواردی از این تأثیر گذاریها و اندیشیدن در مورد آثار و نتایج اجتماعی آنها، خالی از فایده نیست. زیرا نشان می‌دهد که پیش‌فرضهای ذهنی و باورهای افراد چگونه می‌تواند مانع اصلاح ساختارها و اصلاح اخلاق اجتماعی شود. نمونه‌های زیر، نه تنها پیش‌فرض ذهنی گوینده است که نظایر نه چندان کم دیگری هم دارد. چنین پیش‌فرضهایی، ساختارهایی غیراخلاقی را تولید می‌کنند. ساختارهایی که در نهایت به انهدام اخلاق اجتماعی و بحران اخلاقی می‌انجامند:

«گر چه مال مردم‌خوری و بدحجابی هر دو بد است اما مال مردم را مخفیانه می‌خورند ولی بی‌حجابی، تظاهر به جنگ با خدا و دهن‌کجی به دین اوست. از اینرو اختلاس و ارتشاء و فساد را چون مخفیانه است، «تظاهر به جنگ با خدا و دهن‌کجی به دین او» نمی‌دانند (و اساساً فراموش می‌کنند که از نظر قرآن اختلاس و ارتشا - چه آشکار و چه پنهان - جنگ با خدا شناخته شده است.) و لذا آنرا بسی قابل تحمل‌تر از بدحجابی دختران و بانوانی می‌دانند که در مراسم شب‌های قدر با خدای خود به راز و نیاز و مناجات می‌پردازند و اشک می‌ریزند و از او طلب بخشش و هدایت می‌کنند. هر چند که این فساد مخفیانه فقر و فلاکت میلیون‌ها انسان و از هم پاشیدن خانواده‌ها و گرفتار شدن هزاران انسان به فساد و فحشا را در بر داشته باشد.» [۲۴]

یا مثلاً برخی افراد به صراحت گفته‌اند که:

«در اسلام اصل بر عدالت نیست بلکه اصل بر ولایت [حکومت و قدرت] است.» لذا این افراد متأسفانه صدها آیه در باره حرمت ستم و بی‌عدالتی را نمی‌بینند و آگاهانه یا ناآگاهانه به تحریف صریح هدف از ارسال پیامبر می‌پردازند و می‌گویند: «پیامبر برای اتمام اخلاق نیامده بلکه برای سیاست و تشکیل حکومت آمده است.» [۲۵]

این سخنان به وضوح محصول قرائت قدرت محور از دین است. و در قرائت قدرت محور از دین، جایی برای عدالت و اخلاق باقی نمی‌ماند و «انا ارسلنا رسلنا... ليقوم الناس بالقسط» و «انما بعثت لاتمم مكارم الاخلاق» به راحتی فراموش می‌شود و در نهایت، این تحریف آشکار مقبول آنان هم می‌افتد.

حال اینکه قرآن حتی به روحانیان یهود و نصارا طعن می‌زند که شما آیات الهی را کتمان یا پنهان و یا عوض می‌کنید؟! یکتمون ما انزل الله می‌کنید.

قرائت قدرت محور حاضر است که برای بیرون راندن کسی از قدرت و فروکوفتن او به سادگی به تکفیر و تفسیق روی آورد و ناخودی‌ها را سر جای خود بنشانند. این در حالی است که جهان جدید جهان اخلاق جدید است. و در آن اخلاق اجتماعی مستقل از اخلاق فردی است. و گفتمان حق محوری جای گفتمان تکلیف محوری را گرفته است. و اکنون ناسازگاری بخش‌هایی از فقه سنتی با اخلاق آشکارتر شده است و جهان جدید و عقلانیت جدید چنین فقه غیر اخلاقی و قانون غیر اخلاقی را بر نمی‌تابد. «عقلانیت مدرن، قانون غیر اخلاقی را معتبر نمی‌داند و اینکه قانون را به دین و شریعت نسبت دهیم را فاقد دلیل موجه می‌داند. عقلانیت جدید بر این باور است که ما باید توقعمان را از ادیان تلطیف بکنیم. آنها نیامدند که تمام مشکلات جامعه را حل کنند. اگر اینطور بود که اصلاً رشد عقل و علم و تجربه و تحولات بشری و حاکمیت انسانها بر سرنوشت خودشان معنی پیدا نمی‌کرد. هر پیامبری آمده برای اصلاح مردم آن جامعه. آن هم با توجه به شرایط و مقتضیات همان زمان و ظرفیت فکری همان جامعه.» [۲۶]

بر این اساس، رویکرد اخذ قانون از فقه یا دین (برخلاف اینکه ممکن است به ظاهر برای ما دینداران، چیز مطلوبی به نظر برسد) صحیح به نظر نمی‌رسد.

دکتر صدیقه وسمقی در این خصوص می‌گوید:

«امروز تبعیض یک امر غیر اخلاقی است و اینکه ما بیایم قانون را از دین اخذ بکنیم ما را به یک بیراهه‌هائی می‌برد که امروز [هم] برده است.... [مثلاً] امروز شما می‌خواهید راجع به استخراج معادن قانونگذاری کنید. همین فقه ما در بحث خمس می‌گوید مردم آزادند برونند معادن را استخراج کنند؛ خمسش را بدهند، بقیه‌اش مال خودشان. یا در احیاء اراضی موات تمام منابع فقهی می‌گویند مردم آزادند برونند اراضی موات را احیا کنند، مال خودشان است. هر کس زودتر رفت احیا کرد مالکش است. اما آیا امروز در قوانین ما می‌شود بر این اساس عمل کرد؟ نه. همین فقه که امروز دارند کشور را اداره می‌کنند وفادار به این احکام فقهی نیستند. چون وقتی وارد حوزه قانون می‌شویم دیگر آن نگاه انتزاعی از ما دور می‌شود. و ما با یک شرایط واقعی مواجه می‌شویم. و از وضع قانون یک اهدافی را دنبال می‌کنیم. ما می‌خواهیم قوانین عادلانه باشد و ثروتهای عمومی عادلانه میان مردم توزیع شود. در اینجا قوانین نقش دیگری پیدا می‌کنند که با آنچه در منابع فقهی می‌بینیم متفاوت می‌شود. این قوانین ممکن است در آن روزگار کارکرد داشته، اما امروز ندارد. .... [اگر هم] در بحث قانونگذاری، بجای اینکه بگوئیم دین دخالت نداشته باشد، بیایم و قوانین مطابق با امروز را بر دین تحمیل بکنیم. این یک دور باطل است.

برای اینکه ما مجبوریم استنباطهای شخصی خودمان را رویش مهر شرعی و دینی بزنیم. مثالهای فراوان است. یک روز فقیه می‌گوید رأی دادن برای زنان حرام است. (اسم دین رویش گذاشته که می‌گوید حرام است). یک روز دیگر می‌گوید جایز است. خوب اینجا اشتباه از برداشت آن شخص است، یا این دین است که هر روز دارد تغییر می‌کند؟! یک اشتباه بزرگ دارد اتفاق می‌افتد. شخص فقیه برداشت‌های شخصی خودش را دارد مهر شرعی می‌زند. .... من نمی‌گویم ما باید قوانین را از دین منفک بکنیم. من بر پایه استدلال‌هایی که در «کتاب بازخوانی شریعت» آورده‌ام می‌گویم که قوانین از شریعت و دین منفک هست. و با یک تحلیلها و فرمولها و مبانی استدلالی مناقشه برانگیز ملحق به شریعت شده. اسلامیزه شده. والا از اول هم اینطور نبوده.

۱۲۰۰ الی ۱۳۰۰ سال است که دستگاه فقهت تنها نیرویی بوده در میدان که دین را برای ما تعریف کرده و دین را با عینک خودش برای ما تبیین کرده و این در نگاه مسلمانان به یک نگاه رایج تبدیل شده، چنانکه همه تصور کرده‌اند که اگر قوانین اجتماعی را فقه برای ما بیان نکند، دیگر دین کارکردی ندارد. این حرف را خیلی از فقها هم زده‌اند. [این در حالی است که] ادیان نیامده‌اند



برای ما قوانین زندگی وضع کنند. آنها آمده‌اند پایه‌های زندگی را به ما بگویند. همین آموزه‌های اخلاقی را به ما بگویند. که اگر آنها را رعایت کنیم قوانینی بهتر از آنچه فقه امروز برای ما بیان می‌کند را خواهیم داشت.

من اطمینان دارم که اگر حوزه قانونگذاری را به مردم و خردجمعی واگذار کنیم، قوانین بهتری از قوانین مدنی و جزائی امروز وضع خواهند کرد. دلیلش هم این است که در کشورهایی که تکیه بر دین ندارند در قانونگذاری، قوانینشان خیلی بهتر و کارآمدتر است و این چالشهایی که ما امروز داریم را ندارند.... فرق آن جوامع با ما این است که در آن جوامع مردم مشارکت دارند و همه خردشان را روی هم می‌گذارند و وقتی دیدند که قانونی الآن از کارکردش خارج شده و عادلانه نیست، یک قانون بهتر وضع می‌کنند. و باز هم بعداً بازنگری می‌کنند. ما هم داریم این کار را می‌کنیم ولی ما با دین داریم بازی می‌کنیم.

در کشور ما هم همینطور است. یکروز آمدند گفتند بر اساس فقه شیعه حصانت پسر تا دو سال با مادر است، بعداً با پدر است. مدتها کودکان رنج کشیدند تا بعداً اینرا کردند ۷ سال آن هم بنام دین. چرا باید همه این ناکارآمدیها را گردن دین بیندازیم. کشورهای دیگر به طور نسبی وضعشان از ما خیلی بهتر است. هیچ جا ایده آل نیست. اما زنان و مردان رضایتمندی‌شان از ما بیشتر است. قوانینشان عادلانه‌تر است. در حالیکه ما به نام دین و اسلام قانون وضع می‌کنیم و خیلی قوانین ناعادلانه داریم. نارضایتی و چالش‌های اجتماعی در میان ما خیلی زیادتر از جوامع سکولار است.

این اشتباه بزرگی است که بخواهیم قانون را از دین اخذ بکنیم. چون بعد مجبور می‌شویم که همواره این دین را تغییر بدهیم. امروز از نظر فقه دین می‌گوید دیه زن نصف مرد است. بعداً تحت تأثیر فشارها و نارضایتی زنان و بی‌عدالتی‌ای که خودمان می‌بینیم به این نتیجه می‌رسیم که بگوئیم دیه آنها برابر است. باز مهر دین روی آن می‌زنیم. این بازی کردن با دین و ابزاری نگاه کردن به دین است.» [۲۷]

این مثالهای مشروح از آن جهت عیناً ذکر شد تا هم عمق و گستره موضوع روشنتر شود و هم جایگاه و نسبت اخلاق، دین، احکام فقهی و قانون بهتر شناخته شود. این مثالها ضمناً مؤید آنست که برخی تفسیرها، پیش‌فرضها، قرائتها و انتظارات غلط از دین، نقش مهمی در نابودی فقه اخلاقی ایفا می‌کنند.

برای متدین مدرن، که انسان‌گرا، خردگرا و حق‌مدار است، هم قوانین و ساختارهایی انسان‌گرا، خردگرا و حق‌مدار لازم است و هم تفسیری اخلاقی، عقلانی و حق‌محور از دین ضرورت دارد. و اگر نواندیشان و روشنفکران دینی از تقدم اخلاق مداری بر دینداری سخن می‌گویند، تماماً نظر به این مهم دارند که مرتبت فقه شناخته شود و بی‌جهت هر انتظاری از آن نداشته باشیم، و رأی فقه نیز خارج از چارچوبه اخلاق قرار نگیرد. این تأملات که در چارچوب فلسفه فقه صورت گرفته است را باید قدر دانست و شایسته و بلکه واجب است مورد توجه و استفاده فقیهان نیز قرار گیرد.

ادامه دارد

[لینک مقالات پیشین:](#)

[بازخوانی دین از پنجره عقل \(۱\)](#)

[بازخوانی دین از پنجره عقل \(۲\)](#)

- [۱] سروش، عبدالکریم، آنچه روشنفکری دینی نیست. لیدن. هلند. پانزدهم شهریور ۸۶
- [۲] دین و اخلاق در گفت‌وگو با استاد ابوالقاسم فنایی | مصاحبه ی ابوالقاسم فنایی با مجله ی مهرنامه، شماره ۱۷، آذر ۱۳۹۰
- [۳] فنایی، ابوالقاسم، اخلاق دین‌شناسی، نشر نگاه معاصر، صص ۵۰۶ و ۵۰۷
- [۴] سروش، عبدالکریم، مدارا و مدیریت مومنان، موسسه فرهنگی صراط؛ چاپ اول، فروردین ۱۳۷۶.
- [۵] دین و اخلاق در گفت‌وگو با استاد ابوالقاسم فنایی | مصاحبه ی ابوالقاسم فنایی با مجله ی مهرنامه، شماره ۱۷، آذر ۱۳۹۰
- [۶] گفت و گو با عبدالکریم سروش - قصه افول اخلاق منبع : بازتاب اندیشه ، شماره ۴۶
- [۷] دین و اخلاق در گفت‌وگو با استاد ابوالقاسم فنایی | مصاحبه ی ابوالقاسم فنایی با مجله ی مهرنامه، شماره ۱۷، آذر ۱۳۹۰
- [۸] فنایی، ابوالقاسم، اخلاق دین‌شناسی، نشر نگاه معاصر، نسبت فقه و اخلاق ومدل ارباب و برده
- [۹] همان، صص ۱۵۰ و ۱۵۱
- [۱۰] سروش، عبدالکریم - مقاله «ایدئولوژی دینی و دین ایدئولوژیک»
- [۱۱] سروش، عبدالکریم، قمار عاشقانه، سخنرانی «مولوی و تصوف عشقی»، ایراد شده در کینگز کالج، دانشگاه لندن، خرداد ۱۳۷۵.
- [۱۲] همان
- [۱۳] همان
- [۱۴] سروش، عبدالکریم، آنچه روشنفکری دینی نیست. لیدن. هلند. پانزدهم شهریور ۸۶
- [۱۵] فنایی، ابوالقاسم، در نشست ۱۳۸ ماهانه بنیاد باران: اخلاقی زیستن، نوع خاصی از عقلانی زیستن است.
- [۱۶] فنایی، ابوالقاسم، دین در ترازوی اخلاق، ص ۵۱
- [۱۷] ابوالقاسم فنایی در نشست ۱۳۸ ماهانه بنیاد باران اخلاقی زیستن، نوع خاصی از عقلانی زیستن است.
- [۱۸] برخی گفته‌اند سیستم‌ها و نهادها اموری اعتباری‌اند، چگونه می‌توان صلاح و فساد را به آنها نسبت داد؟ این موضوع را نگارنده در مقاله «صلاح و فساد، امری فردی است یا اجتماعی و ساختاری؟» در بخش «انتساب امر اخلاقی به سیستم‌ها و ساختارها»، مورد توجه قرار داده است.
- [۱۹] فراستخواه، مقصود، نشست «جمهوری اسلامی اگر مطهری بود»، در پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، چهار وجه اصلی نهادینه شدن و تأسیس عقلانیت
- [۲۰] فنایی، ابوالقاسم، دین در ترازوی اخلاق، انتشارات صراط، ۱۳۸۴ ص ۵۶
- [۲۱] همان، ص ۶۲
- [۲۲] همان، ص ۶۳
- [۲۳] همان، ص ۶۴
- [۲۴] آرمین، محسن، تلقی قدرت محور از دین
- [۲۵] همان، با اندک تغییر
- [۲۶] وسمقی، صدیقه، در پاسخ به یک پرسش
- [۲۷] وسمقی، صدیقه، مصاحبه یاسر عرب با ایشان، نقد دستگاه فقهت در احکام زندگی جنسی.